

دفترچه خاطرات و فراموشی



محمد قائد

زمانی چنین پیشامدهایی گاه به جاروجنجالهای خانوادگی، گریه و سیلیهای سخت بر گونه‌های لطیف می‌کشید، گاهی هم با شیشه‌های خالی و نیمه‌خالی قرص در کنار تختی پایان می‌یافت: دفترچه‌ای حاوی خاطراتی از ملاقاتهایی پنهانی، متعلق به دختر یا حتی پسری نوجوان، به دست بزرگترها یا اغیار می‌افتاد و راز تجربه‌هایی ممنوع برملا می‌شد.

آن گونه اصطکاک شدید دو نوع اخلاق که از عوارض دگرگونیهای سریع و شدید اجتماعی بود، دست‌کم در اقشاری از جامعه، فرونشسته گرچه در شکلی دیگر و در روابط میان طبقات بروز کرده است. با پیدایش نوعی تساهل نسبت به جوان‌ترها و روحیه مدارا میان نسله‌ها معمولاً کشف چنین اسنادی، حتی اگر مدرک جرم به حساب آید، به مناقشات شدید نمی‌گردد. با وجود این، تجربه قرن‌ها از پرده‌بیرون‌افتادن راز چنان در خاطره جمعی عمیق حک شده که می‌توان به استنباط نتیجه گرفت نوشتن یادداشتهای روزانه، خاطرات، عقاید و اندیشه‌ها—فرد در هر سنی که باشد — همچنان مخاطره‌آمیز است. حتی زمانی که تجربه میوه ممنوع در کار نیست، با توجه به مجموعه اوضاع و احوال، روی کاغذ آوردن کُنه ضمیر می‌تواند در حکم کمک به تهیه کیفرخواستی باشد که روزگاری ممکن است شتر آن در خانه آدم بخوابد.

در دنیایی که زیر و زبر شدن خصیصه بارز آن است، پنهان‌داشتن راز دل شرط عقل است. حتی زمانی که دیگر نگاه پر سوءظن والدینی سختگیر در کمید دانش‌آموز

نوجوان پی دفترچه‌ای مشکوک نمی‌گردد، باز هم از روی احتیاط گمان می‌رود که نگاهی از بالا و از دور در صدد یافتن هر مدرکی است که ثابت کند فردِ مظنون نمی‌تواند شهروندی قابل اعتماد باشد؛ و کسی که يك بار مظنون واقع شود همواره مظنون است زیرا سوءظن، برخلاف اتهام، تبرئه‌بردار نیست. برای پرهیز از عواقب مظنون واقع شدن، چاره‌ای نیست جز پاکسازی همه‌جا و همه‌چیز از هر آنچه که اگر گذر پوست به دباغی افتاد نشان بدهد فرد به چه می‌اندیشد و چگونه می‌اندیشد. این آغازِ تقيه است. واهمه از احتمالی اندک، یا حتی فرضی، آدمها را وامی‌دارد هر نوشته‌ی لودهنده‌ای را، چه اثرِ دیگران و چه کارِ خویش، دور بریزند و فکرهايشان را اصلاً نوبسند.

اما تنها آسیب‌پذیریِ حریم شخصی نیست که نوشتنِ افکار و احوال را مشکل می‌کند. بیرون‌کشیدنِ جزئیات دنیای ذهنی و در برابر چشم‌گذاشتنِ آنها میان عقل و احساس فاصله می‌اندازد. بعضی نویسندگان حرفه‌ای، و نیز فیلمسازان و هنرمندان دیگر، پس از ثبت يك فکر به‌مثابه چیزی در دسترس همه، آن را از خود دور می‌یابند، به همان دوری و با همان فاصله‌ای که خواننده‌ای نوشته‌ای را می‌خواند که مدتی پیش در ذهن آدمی دیگر محبوس بوده است.

در وجه شفاهی، اگر درددل کردن مایه تسکین است، تنها به سبب این دلگرمی نیست که گوینده احساس می‌کند غمگساری مشفق دارد. تبدیل فکری آزاردهنده به کلماتی که خود گوینده آنها را دوباره می‌شنود شاید به او کمک کند تا از تمرکز دردناک آن در يك نقطه مغز بکاهد. اگر نظریه پخش شدنِ فکر در بیش از يك قسمت مغز، در نتیجه تکلم و تکرار، قابل دفاع باشد، می‌توان گفت که روی کاغذ آوردن و دوباره خواندنِ خاطرات هم می‌تواند میان ذهن و موضوع فاصله بیندازد و فشار اضطراب‌آور آن را تخفیف بدهد.

اگر واقعاً چنین باشد، برای دورکردنِ افکار آزاردهنده راه بدی نیست. اما اگر خاطرات شیرین هم با نوشته شدن از ما جدا و دور می‌شوند، پس بهتر است محکم در ذهن نگهشان داشت تا نور نبینند و رنگ نزنند. اما چرا کسانی از نوشتن خاطرات شخصی و ثبت لحظات عاطفی خویش لذت می‌برند؟ شاید هراس از فراموش شدنِ یادهای شیرین آدمها را و می‌دارد که با ثبت آنها از نابودی‌شان جلوگیری کنند.

دوباره و سه‌باره خواندنِ خاطرات شخصی می‌تواند لذتی در حد مطالعه‌ی رمان داشته باشد، با این تفاوت که قهرمانِ داستان بسیار آشناست.

نخستین کسانی که شروع به نوشتن شرح اعمالِ خویش کردند شاهان بودند، آن‌هم بر پیشانی صخره‌ها و ستیخ کوهها، گویی قرار بود خوانندگان اصلی آن خدایانی باشند که در آن بالاها زندگی می‌کنند. "تمایل به انعکاس قدرت خویش در ترس دیگران نخستین انگیزه برای نوشتن نوعی زندگی‌نامه بود. نمونه‌های احساس قدرت و زورمندی و میل به انعکاس قدرت خویش در ترس دیگران به‌عنوان نخستین شکل جلب توجه را می‌توان در جوامع استبدادی و در میان شاهان و اشراف دید.^۱ مثلاً کتیبه‌های پادشاهان ایران، آشور و جاهای دیگر به‌وضوح حالت یادآوری و ستایش کارهای درخشان خویش دارد.

در ثبت کردن خاطرات، علاوه بر حفاظت از آنها در برابر گردِ فراموشی، ممکن است هدف دیگری هم مطرح باشد. در مقابل گروهی که ترجیح می‌دهند احساسات لحظه‌ای‌شان را در گوشه‌ای از ذهن خویش حراست کنند، کسان دیگری میل دارند با حتی احساس وظیفه می‌کنند که برای همه بنویسند، همه آدمهای امروز و همه خوانندگان بالقوه آینده. نویسندگان حرفه‌ای و اهل سیاست از آن جمله‌اند. دسته اول گویی به خویشتن اطمینان می‌دهند که یادداشت‌های روزانه‌شان، چه در زمان حیات و چه پس از مرگ آنها، به اندازه نوشته‌های دیگرشان ارزش ادبی و خواننده خواهد داشت. دسته دوم، زد و خورد سیاسی را در یادداشت‌های شخصی هم ادامه می‌دهند و، همچنان که جنگ را ادامه سیاست با ابزار دیگر دانسته‌اند، خاطره‌نویسی سیاسیون را هم تا حدی می‌توان ادامه نبرد از راه قلم دانست.

در مواردی از اختلاط این دو حرفه، نیت خاطره‌نویس واضح به‌نظر نمی‌رسد. قاسم غنی در سالهای ۱۳۲۶ و ۲۷ که سفیر ایران در قاهره بود یادداشت‌هایی قلمی کرد که بخشهایی از آن بسیار غریب به‌نظر می‌رسد. غنی در یادداشت‌های مهمانان ضیافت‌های دیپلماتیک را گاه با عباراتی زننده توصیف می‌کند و به سروسری خویش با همسر آمریکایی مردی هندی اشاره‌هایی سربسته دارد. عجیب‌تر از همه، از

¹ Karl Mannheim, *Essays on Sociology and Social Psychology* (Routledge and Kegan Paul, London, 1969), p. 290.

منتشر کردند و آن گاه بخشهایی را به فارسی بیرون دادند. این یادداشتها، به سبب شیوه‌های نامتعارف و ویراستاری و ترجمه و انتشار، بیش از آنکه به سؤالهایی پاسخ دهد سؤال ایجاد کرد. می‌توان گفت که ناشران آن، مصلحت فامیل‌های ذینفع را بر هر ملاحظه‌ای مقدم داشته‌اند.

بازگردیم به یادداشتهای روزانه سیاسی در شرایطی که خطر ضمیمه پرونده شدن در میان نباشد. این گونه نوشته نیز نوعی ترویج عقیده و بینش است (وینستون چرچیل گفت تاریخ با او مهربان خواهد بود چون خودش آن را نوشته است). هر مکتوبی قرار است دارای چنین هدف و حاوی چنین کیفیتی باشد. اما دشواری از آنجا پیدا می‌شود که مواضع و رفتار آدمها تغییر می‌کند و صدور رأی نهایی درباره اشخاص به مراتب دشوارتر از قضاوت بر حوادث و بر ایدئولوژی‌هاست. تاختن خاطره‌نویس به فکری که روزگاری مطرود بود اما امروز به کرسی نشسته است شاید در خوانندگان نسلهای بعد به آن اندازه اعتراض برنیزگیزد که دفاعی از آدمی که ماه یا سال بعد از این رو به آن رو شد. یادداشتهای يك ناظر درباره فردی دیگر شاید زمانی منتشر شود که یکی از آنها یا هر دو مرده باشند. در این حال، امکان تصحیح یا پاسخگویی وجود ندارد. با توجه به تصویری که از فرد دوم در ذهنهاست، قضاوت ناظر یادداشت‌نویس او را هم، به نوبه خود، در معرض داوری دیگران قرار می‌دهد.

شاید به همین سبب باشد که مردان سیاست در همه جای دنیا معمولاً خاطراتشان را چاپ می‌کنند، نه یادداشتهای روزانه‌شان را. یعنی همه چیز را بر اساس آخرین تصویر و آخرین داوری ممکن ارزیابی می‌کنند نه از روی احساسی که واقعاً در همان روزگار داشتند. این گونه بازنویسی البته خطر قضاوتهای به کلی غیرقابل قبول را کاهش می‌دهد: کسی که در آن روز قهرمان بود يك سال بعد خائن از آب در آمد و همین لقب بر او ماند؛ یا به کسی که در آن دوران در مظان اتهام بود بعدها اعاده حیثیت شد (این حالت در ایران ندرتاً اتفاق می‌افتد و آب رفته معمولاً به جوی نمی‌آید). بنابراین نویسنده خاطرات نتایج امتحان ثلث سوم را ملاک قرار می‌دهد، نه نمره‌های اوایل و میانه سال را.

اما در بازنویسی خاطرات ممکن است این عیب اساسی راه یابد که فرد روزگار- دیده به بازنگری در روزگار کم‌تجربگی خویش بپردازد و درباره آن دوباره قضاوت

نامه‌هایی که شاه ایران درباره همسر خویش و خواهر ملك فاروق برای پادشاه مصر فرستاده است در همان دفترچه رونویسی می‌کند، نامه‌هایی که می‌توان گفت انتشار آنها ضربه‌ای سنگین به اعتبار و حیثیت ولینعمت او به عنوان يك رئیس کشور و يك شوهر در جامعه‌ای سنتی است.^۲

چند سؤال ادبی-اخلاقی-دیپلماتیک: اگر یادداشتهای غنی زمانی که او زنده بود به دست دیگران می‌افتاد، با اعتراض برحق قربانیان—یعنی خانمها و آقایانی که غنی با ادب و احترام با آنها گرم می‌گرفت و حتی از آنها پذیرایی می‌کرد، اما آخر شب در یادداشتهایش آن صفات زنده را در حقیقتان روا می‌داشت—چه می‌کرد؟ اساساً فایده و منظور از سرقلم آوردن عباراتی موهن درباره زنانی که در چشم راوی به اندازه کافی هم زیبا و هم فهمیده نیستند، و اشاره به رابطه‌ای فاجرانه و ممنوع—چه قرار بر انتشار باشد و چه نباشد—چیست؟ در چنین موردی نه با موقعیتهای تخیلی يك رمان، بلکه با وقایعی سروکار داریم که می‌تواند شاکه خصوصی داشته باشد، و قاسم غنی، چنانکه از نوشته‌هایش پیداست، در روحیه شخصی و اخلاق اجتماعی بسیار محافظه‌کار بود. خطرناک‌تر از همه اینها، اگر شاه، با آن همه خبرچین ریزودرشت، بو می‌برد که غنی از روی نامه‌های خصوصی او به يك پادشاه دیگر، که برادر همسرش هم هست، رونوشت برمی‌دارد و در گوشه‌ای می‌اندازد، با او چه معامله‌ای می‌کرد؟ آیا در ته ذهن غنی تمایلی نه تنها به تحقیر شخص شاه، بلکه تخطئه کل دربار ایران و اشرافیت مضمحل مصر و طبقه اعیان اروپا نهفته بود؟ در آن یادداشتهای می‌توان دلایلی برای این نیت یافت، مثل سخن گفتن با جاه. حالا اگر کسی آن ته نشسته است و حرفها را ثبت می‌کند، دیگر به گوینده مربوط نیست. هدف غنی انگار ثبت چیزهایی در حاشیه تاریخ است، صرف نظر از اینکه فردا چه پیش آید یا بعدها چه شود. در مقدمه ناشر بر یادداشتهای غنی می‌خوانیم که، از قضای روزگار، این دفترچه سرانجام سر از سمساری درآورد و به دست خلائق افتاد.

یکی دیگر از کسانی که بیخ گوش شاه درباره معاشرتش با او دفترچه خاطرات پُر می‌کرد دوست و نخست‌وزیر و وزیر دربار او، اسدالله علم بود. وزات علم در انتشار این یادداشتهای شیوه‌ای نامتداول به کار گرفتند: ابتدا بخشهایی را به انگلیسی ترجمه و

۲ *خاطرات دکتر قاسم غنی*، به کوشش محمدعلی صوتی (انتشارات کاوش، تهران، چاپ دوم، ۱۳۶۱).

درست به یاد نمی‌آورد جنگ ایران و عراق در چه شرایطی پایان یافت، منظره حرکت سربازان متفقین در خیابانهای تهران در شهریور ۱۳۲۰ را با ریزه‌کاری تعریف می‌کند. خوب که دقت کنیم می‌بینیم بسیاری از این حواشی ربط چندانی به اصل ماجرا ندارد و توصیفاتی است ساختگی یا داستانهایی مربوط به دوره‌هایی دیگر و وقایعی دیگر.

پس از سالها تکرار این نوع رفو و مونتاژ، آدمها خاطراتی دارند که جعلی است اما خودشان متوجه نیستند چنین چیزهایی هرگز برای آنها اتفاق نیفتاده یا فقط بخشی از آن اتفاق افتاده است. در چنین مواردی، به حرف کسانی گوش می‌دهیم که دروغگو نیستند اما برای خویش سابقه ساخته‌اند، یا خاطرات دیگران را چنان مانند لباسی عاریه به تن کرده‌اند که گویی از اول به قامت آنها دوخته شده است. کشف مردان و زنانی که ادعا می‌شود ۱۲۰ یا ۱۴۰ سال سن دارند به احتمال بسیار زیاد از موارد همین روند هویت‌پذیری است: راوی، پس از مرگ پدر بزرگ و پدر و دیگر معمران خانواده، روایت‌های آنها را با سبک همیشگی‌شان تکرار می‌کند. این نوع خاطرات را می‌توان در رده ارثیه گذاشت. از این رو، برای حفظ خاطرات در برابر رنگ‌باختن‌های چاره‌ناپذیر، افرادی که قدرت قلم دارند ترجیح می‌دهند خاطراتشان را به کاغذ بسپارند. اما بعضی از عاشقان خاطره تعریف‌کردن یک بار برای همیشه خاطراتشان را مکتوب نمی‌کنند تا کوله‌بار گذشته را زمین بگذارند. در این حالت، فرد میل دارد مدام در خاطرات خویش تجدید نظر کند و چاخانهای تازه‌ای به آن بیفزاید. در چنین مواردی، خاطرات فرد مانند یک سریال تلویزیونی پربازیر و تمام‌نشده است و مدام آدمهای مشهوری که تا دیروز ذکری از آنها نبود وارد 'خاطرات' راوی می‌شوند.

در ایران، خاطرات مکتوب جریده‌نگاران و اهل سیاست معمولاً بیش از یاد‌های دیگران خریدار دارد. عمر اعضای دسته اول پیشترها معمولاً چنان دراز نبود که نیازی به تجدید هویت داشته باشند، گرچه رفته‌رفته در روزگار ما اینها هم گاه به مصداق "جهان‌دیده بسیار گوید دروغ" — برای خود خاطرات عاریه دست‌وپا می‌کنند. اشخاص دسته دوم کلاً شناخته‌شده‌تر از آنند که بتوانند در جلد پدر بزرگ‌شان فرو بروند. از آدمهای دسته اخیر یادداشت‌های بسیاری به جامی ماند که از فرط واقعی بودن غیرقابل انتشار تشخیص داده می‌شود. در واقع، اهل سیاست در

کند. وقتی خاطرات کسی از بیست سالگی اش را که در دهه‌های هفتاد و هشتاد عمر نوشته شده می‌خوانیم، شاید این سؤال پیدا شود که نویسنده آیا در همان سن و سال هم چنین عقایدی داشت، یا امروز یاد‌های پنجاه سال پیش را در برابر خویش پهن می‌کند و با تکیه بر نیم‌قرن تجربه حضور در کشمکش‌های اجتماعی به زیر و بالا کردن آنها دست می‌زند. بسیاری از خاطراتی که در یکی دو دهه اخیر از مقام‌های رژیم سابق منتشر شده تلاشی است در جهت تبرئه خویش، یا کسب هویتی جدید، یا تسویه حساب با دشمنان قدیمی. می‌خوانیم که تیمسار سابق شهربانی ادعا می‌کند در جلسه‌ای رسمی با نظر موافق شاه نسبت به تشکیل کمیته‌ای امنیتی مخالفت کرد. دیگری با افتخار اعلام می‌کند که درباره آینده کشور صریحاً به نخست‌وزیر اعلام خطر کرد. ابراز چنین دل‌و‌ریه‌هایی بسیار نامحتمل و باورکردن چنین ادعاهایی بسیار دشوار است. روش "تاریخ شفاهی" را که در سالهای اخیر در میان ایرانیان در تبعید رواج یافته است می‌توان تاریخ‌سرایی نامید، و به محتویات این نوارها باید با احتیاط برخورد کرد. افراد صرفاً به این دلیل که مقامی در دولت داشته‌اند واجد صلاحیت برای تاریخ‌نگاری نیستند. مارشال فوش، فرمانده نیروهای فرانسه و سپس نیروهای متفقین در جنگ جهانی اول، می‌گفت هرگز خاطراتش را نوشته است چون چیزی برای پنهان کردن ندارد.

دستکاری خاطرات همیشه آگاهانه و به قصد همراه شدن با جریانهای روز نیست؛ گاه ضعف در یادآوری هم خاطرات شفاهی ما را ویراستاری می‌کند. فراموشی ناشی از سالخوردگی با گم‌کردن خاطرات نزدیک شروع می‌شود: خاطره دیروز، دیشب و هفته پیش، و ناتوانی از به‌حافظه‌سپردن وقایع مرحله شروع نسبان است. خاطراتی که سالها پیش ثبت شده‌اند در ذهن می‌مانند، اما ثبت خاطره جدید، با بالا رفتن سن، معمولاً دشوارتر می‌شود. با پیشرفت نسبان کهنولت، خاطرات قدیم هم جزء به جزء و سپس تکه تکه محو می‌شوند. واکنش ما در برابر محوشدن خاطره قدیمی، پرکردن جاهای خالی با تخیل است. تخیل در سنین کهنولت معمولاً نمی‌تواند چالاک باشد و بناچار با توجه بیمارگونه به جزئیات جبران می‌شود. اطلاعاتی از قبیل رنگ لباس افراد در جلسه دادگاهی جنجالی در شصت سال پیش، یا نوع مبل و صندلی و اتومبیل در ملاقاتی میان چند فرد مهم را به‌عنوان خاطرات سیاسی عرضه می‌کنند، و فردی که

ساختار پردسیسه قدرت سیاسی در جامعه‌ای مانند ایران به همان اندازه که حکومت‌شوندگان را ناباور و بدگمان بار می‌آورد، به حکومت‌کنندگان هم یاد می‌دهد که بهتر است حرفش را نزنند، حتی اگر در ته دل ایمان داشته باشند که حرفی در دفاع از خود دارند. از همین‌روست که در بسیاری وقایع تاریخی ابهام وجود دارد. آدمها رفته‌اند اما هنوز درست نمی‌دانیم با ما چه کرده‌اند، زیرا خودشان میل نداشته‌اند بدانیم؛ بازماندگان هم صلاح نمی‌دانند شر به پا کنند، تازه اگر نوشته‌های مهمی از آنها بر جا مانده باشد. مثلاً، از احمد قوام اگر نوشته‌های منتشر نشده‌ای بر جا مانده باشد، انتشار آنها می‌تواند به روشن شدن گوشه‌هایی از تاریخ ایران، بخصوص قضیه آذربایجان، کمک کند. شاید کسانی که یادداشتها و نامه‌های قوام نزد آنهاست به این نتیجه رسیده باشند که بهتر است فعلاً مسکوت بماند. در زندگی سیاسیون چه بسیار زوایای تاریک و عاری از افتخاری وجود دارد که نزدیکان آنها ترجیح می‌دهند هرگز روشن نشود. اگر بتوان گفت که نوشتن زندگینامه دیگران هم، در عمل، سامان‌دادن به خاطراتی است که کسانی به گور برده‌اند، باز به همین مشکل برمی‌خوریم که در پنج روزه عمر، گاه‌گه به‌باددادن شرط عقل نیست. این برخوردی است رواقی و درویش‌مسکانه به امور دنیوی: صد دوست کم است و یک دشمن زیاد، حتی اگر پس از مرگ باشد.

اما در جاهایی از دنیا پته‌روی آب‌ریختن برای خوانندگان بسیاری جاذبه دارد. در غرب، نوشتن زندگینامه مردگان، و حتی زندگان، رشته‌ای است بسیار پرجاذبه از صنعت نشر. در بریتانیا هر سال نزدیک به ۲۰۰۰ زندگینامه منتشر می‌شود: هم فال و هم تماشا؛ هم کمک به روشن شدن زوایای مبهم تاریخ و هم پول درآوردن. شواهد کافی در دست نیست تا نتیجه بگیریم که در مغرب‌زمین هر کس کتاب خاطرات می‌نویسد با یاران سابق خویش بیرحمانه رفتار می‌کند، اما موارد ضربه‌زدن به دیگران به‌منظور ارائه اثری جنجالی کراراً به چشم می‌خورد. حتی اشارات زهرآگین به یاران بزمهای قدیم و شاهدان عهد شباب، اگر به فروش کتاب کمک کند، مجاز تلقی می‌شود. در جاهایی مانند ایران، چنین کارهایی متداول نیست. دلایل تفاوت بسیارند. شاید مهمترین آنها تلقی جوامع غربی از زندگی خصوصی و عمومی باشد. در فرهنگهایی مانند فرهنگ ما، گرچه منافع عمومی مهمتر از حریم زندگی

ایران حتی زمانی که خاطراتی قلمی می‌کنند تمایل خود آنها و بازماندگانشان در این جهت است که یادداشت‌های شخصی‌شان چاپ نشود. در میان رجال تراز اول رژیم سلطنتی در صد سال گذشته، مخبرالسلطنه، رئیس‌الوزرای رضاشاه، تنها موردی بود که خاطرات سیاسی‌اش در زمان حیات خود او منتشر شد. شواهدی وجود دارد که کسانی از سیاسیون قدرتمند ایران چنین نوشته‌هایی از خود به‌جا گذاشته‌اند، گرچه بسیاری از آنها به‌یقین ترجیح داده‌اند فکرهایشان را روی کاغذ نیاورند. با این همه، پس از مرگ آن آدمها و مرگ رقیبان و سقوط دودمان پادشاهی، بازماندگانشان تمایلی به بیرون‌دادن آن نوشته‌ها نشان نداده‌اند.^۳

درك انگیزه این درجه از رازداری دشوار نیست: در یادداشتها و خاطرات روزانه آنها از اشخاص و حوادثی یاد می‌شود که مطرح‌کردن‌شان جلدانگیز خواهد بود، حتی اگر آن اشخاص قدرت سیاسی را از دست داده باشند یا مرده باشند. اگر بازماندگان و هواداران اشخاصی که از آنها یاد می‌شود با نظر خاطره‌نویس موافق نباشند، به مقابله برمی‌خیزند و دلگیری از یادداشت‌های متوفی سبب نبردی بین دو خاندان می‌شود، یا به خصومتی که همواره میان آنها جریان داشته است دامن می‌زند، و اتهام‌های دورویی و بیوفایی به سوی ناظری که حرف دلش را پس از مرگ زده است باریدن می‌گیرد. حریفان مغلوب دیروز هم اگر امروز به قدرت رسیده باشند ساکت نمی‌مانند و در گیرودار مناقشه، احتمال جعل اسناد و تحریف دستنویسها وجود دارد. بنابراین، بسیاری وارثان و خاندانها مصلحت نمی‌بینند که بگذارند منافع شخصی‌شان فدای چیزهایی مبهم و تعریف‌نشده موسوم به روشن شدن تاریخ و اصلاح قضاوت عمومی گردد. از همه چیز گذشته، اعتبار و ارزش نوشته فردی در گذشته را نیز می‌توان مانند نوشته افراد حاضر زیر سؤال برد. وقتی کنایه‌ای زهر آگین یا انتساب صفتی ممکن است تا ابد روی کسی بماند و سیمای اجتماعی او را خراب کند، شاید منصفانه‌تر باشد که زندگان حتی الامکان از گزند مردگان محافظت شوند.

۳ فهرستی مفصل از این یادداشت‌های روزانه و نیز دفترهای خاطرات سیاسیون ایران را محقق آلمانی گرد آورده است. نگاه کنید به *خاطرات نویسی ایرانیان*، نوشته برت فراگنر، ترجمه مجید جلیلودرضائی (انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷). از جمله نکاتی که فراگنر به آنها توجه نشان داده، موارد 'پاک‌نویس کردن' یادداشت‌های پیشین به نیت حک و اصلاح، و نیز افزوده شدن روایتهای شفاهی فرد پس از مرگ او به قلم بازماندگان در دفتر اوست.

خصوصی افراد تلقی می‌شود، زندگی خانوادگی حیطه‌ای به حساب می‌آید که جزئیات آن را نباید روی کاغذ آورد. در مغرب‌زمین زیر ذره‌بین رفتن زندگی خانوادگی عارضه‌چاره‌ناپذیر شهرت و قدرت به حساب می‌آید. بیشتر جذابیت زندگی‌نامه‌ها، بخصوص در مورد اهل هنر و قلم، در کارهای نامتعارفی است که در روابط خصوصی مرتکب شده‌اند.

تا قرن نوزدهم، رمان و زندگی‌نامه دست‌در‌دست یکدیگر حرکت می‌کردند و رمان غالباً شرح زندگی يك فرد واحد بود که با نام خود او شهرت می‌یافت: *دیوید کاپرفیلد، اوژنی گراند، تام جونز، تام سائیر* و غیره. اما در قرن بیستم، بخصوص در سالهای بین دو جنگ، ادبیات مدرن از توالی زمانی، ترتیب منطقی و جزئیات ساده و سرگرم‌کننده رمان دور شد و به پرداختهای پیچیده و پرشهایی در وحدت زمانی-مکانی روی آورد که برای خواننده عادی جاذبه چندانی ندارد و حتی ممکن است کسالت‌آور باشد. در رمان، شادیهای کوچک زندگی، مطالبی از قبیل شرح و تفصیل غذاها و لباسها و ازدواج افراد، و وقایعی مانند مرگ دیگران نه به شکل روایت و با طول و تفصیل، بلکه به‌عنوان احساس‌هایی شخصی در روندهایی ذهنی ارائه می‌شوند.

در مقابل، در زندگی‌نامه همه چیز سر جای خود و در همان شکلی است که خواننده انتظار دارد. شرح ولادت آدمها، توصیف خانه روزگار کودکی‌شان با شماره و نشانی دقیق محله و حتی توصیف شخصیت و جایگاه اجتماعی همسایه‌ها، در زندگی‌نامه جای مهمی دارد. زندگی‌نامه خودنوشته را "ادبیات خودآگاهانه" نامیده‌اند. به همین سبب، آثار ادبی-پراج به برکت دانشجویان کلاس ادبیات دانشگاه مرتباً تجدید چاپ می‌شود، در حالی‌که خواننده‌عام همان قوالب متعارف روایت را راحت‌تر هضم می‌کند. جوانها رمانهای هم‌نگوی را در دانشگاه می‌خوانند تا نمره بگیرند، اما برای سرگرمی شخصی احتمالاً زندگی‌نامه خود هم‌نگوی، با شرح و تفصیل ماجراهای جوانی و عشق‌های میان‌سال و شکار رفتن‌های او را ترجیح می‌دهند. اگر ادبیات جدید معادل نقاشی-مدرن باشد، زندگی‌نامه معادل نقاشی کلاسیک و عکس‌مانندی است که در آن همه چیز به قرار و قاعده متعارف است.

فیلسوفان عصر روشنگری می‌گفتند موضوع صحیح برای علوم انسانی، خود

انسان است، انسان زنده و دارای گوشت و پوست. با این حساب، در حالی که در ادبیات جدید محمل-رمان را تا حد زیادی برای ورزش دادن زبان و بسط قالب بیان به کار می‌گیرد، زندگی‌نامه هنوز به همان انسان‌گرایی قرن هجدهمی وفادار مانده است. فهرست کتابهای خاطرات و زندگی‌نامه‌هایی که با تیراژهای عظیم در غرب منتشر می‌شود گواه این نکته است. خاطرات شهردار اسبق شهری کوچک در میان کشتزارهای پشت کوه، دفترچه یادداشتهای روزانه ورزشکار بازنشسته و شرح زندگی آوازخوان فراموش‌شده دو سه دهه پیش را چنان با علاقه و دقت می‌خوانند که دیگر تیراژ بالای زندگی‌نامه مشاهیر هنر و سیاست جای تعجب ندارد. توضیحی که می‌توان برای این اقبال یافت این است که توجه صاف و ساده به خود انسان، به‌عنوان موضوع ادبیات، هنوز جدا از جریانی است که منتقدان دانشگاهی بانی آنند، یعنی توجه به ادبیات به‌عنوان محملی برای پروراندن زبان، ابزار تجربه در شیوه‌های تخیل و ارائه جریانهای ذهنی. عین همین وضعیت را در ایران هم می‌توان دید: خواندن *بوف کور* ریاضت طاقت‌فرسایی است که منتقدان ادبی به خوانندگان توصیه می‌کنند، در حالی که شرح زندگی خود صادق هدایت نیاز به توصیه ندارد. زندگی‌نامه و دفترچه خاطرات (در قالب کتاب) شکلی است عامه‌پسند و ساده از ادبیات روایتی و داستانی. نویسندگانی مانند نابوکف و جویس از این گونه ادبیات بیزار بودند، اما منتقدان دانشگاهی غرب برخی از این زندگی‌نامه‌ها را به‌عنوان آثار ادبی می‌ستایند.

درباره زندگی لرد بیرون، شاعر انگلیسی قرن نوزدهم، نزدیک به دو‌یست کتاب نوشته شده است. در زندگی يك شاعر ماجراجو با چند عشق کامیاب و ناکام چه رازی نهفته است که نیاز به این همه گره‌گشایی داشته باشد؟ نکته در همین جاست: هر نسلی به دنبال نکاتی تازه می‌گردد و هر نویسنده‌ای حق خود می‌داند که با تألیف زندگی‌نامه‌ای جدید بخت خویش را بیازماید، و گاه قلباً اعتقاد دارد که دیگران حق مطلب را ادا نکرده‌اند. زندگی ژان ژاک روسو به انتشار دفاعیه‌هایی مجادله‌برانگیز در دفاع از آزادی و آزادگی و تجویز ضرورت تناسب میان رفتار و گفتار گذشت. اما در شرح احوال همان فیلسوف جلیل‌القدری که در کتاب *امیل* علیه رفتار سنگدلانه با کودکان پرورشگاه‌ها داد سخن می‌دهد می‌خوانیم هر پنج فرزندی را که تنها معشوقه غیراشراف‌زاده‌اش به دنیا آورد در بدو تولد به مرکز کودکان بی‌سرپرست پاریس

فرستاد. وقتی شیپور کبیری مانند ولتر دشمن خونی آدم باشد، زندگی خصوصی اش حتماً وارد تاریخ می‌شود. از نامه‌های برتولت برشت چنین برمی‌آید که در زمان اقامت در آلمان شرقی گذرنامه‌ای اتریشی و حسابی بانکی در سوئیس داشت، آثارش را برای چاپ به ناشری در آلمان غربی می‌داد و برای وارد کردن اتومبیل از همان کشور به مقام‌های عالی‌آلمان شرقی متوسل می‌شد. روابط عاشقانه و جسمانی هم، مخصوصاً اگر در نامه‌ها و یادداشتهای خصوصی به ثبت رسیده باشد، با بیشترین شرح و تفصیل در زندگینامه‌ها گنجانده می‌شود.

اما در میان ملت‌هایی، از جمله ما، پرداختن به زندگی رفتگان معمولاً با عفو و اغماض و حتی قدیس‌انگاری همراه است. پس از مرگ اهل اندیشه و قلم، و کلاً هر کس که نزد افکار عمومی از رأی مثبت اکثریت برخوردار باشد، خلیقات انسانهای خاکی از کارنامه آنها پاک می‌شود و یک رشته صفات استاندارد و متعالی به جای خصوصیات ضدونقیض، و گاه نامطبوع، می‌نشیند که در هر آدمی کم‌وبیش می‌توان یافت. اگر روسو و برشت هموطن ما بودند، به احتمال قریب به یقین قید واقع‌نگاری و دید انتقادی و این قبیل ملاحظات را می‌زدیم و جرم فرزندزدایی آن حکیم عشرت‌پرست یا شرح احوال خصوصی شاعر-نمایشنامه‌نویس بزرگ دیگر را نادیده می‌گرفتیم، حتی اگر خود آنها در نوشته‌ها، نامه‌ها و یادداشتهایشان سرخ کافی به دست داده بودند.

امروزه گرچه نامه‌نوشتن کمتر از گذشته متداول است، هنوز منابع کافی برای زندگینامه‌نویسی وجود دارد. حتی در مورد کسانی که نامه‌های بسیاری نوشته‌اند، موضوعهایی مبهم که جا برای تأمل در احوال آنها باقی بگذارد کم نیست. پس از مرگ مهدی اخوان‌ثالث، اشاره‌هایی سر بسته به واقعه‌ای نه‌چندان نجیبانه در زندگی خصوصی اش و نیز بی‌تی که می‌گویند در هجو نیمایوشیج سرود چنان واکنشهایی در محافل ادبی برانگیخت که در آینده نزدیک کمتر کسی جرئت خواهد کرد از آن ماجراهای خواندنی حرفی بزند مگر اینکه برای مقابله با ستایشگران شاعر متوفی لباس رزم بپوشد. نوشته‌ای با عنوان *سنگی برگوری* (۱۳۴۲) از جلال آل‌احمد هم، که داستان زیرآبی رفتن‌های او در حیطة عاطفی (در هانور "رختخواب‌ها سرد بود و من از کیسه آب گرم بدم می‌آمد. و رسماً وسط خیابان دختر بلند کردم") و شرح تلاش

ناکامش برای بچه‌دار شدن در هر جا و به هر طریقی است، پس از چاپ اول آن در سال ۱۳۶۰ توقیف شد، چون با معیارهای اخلاق رسمی سازگاری ندارد و ممکن است قلمزن ستهینده را در چشم اخلاق‌گرایان سکه‌یک‌پول کند. در برخی جاهای دنیا شرح این قبیل ماجراها پر خواننده‌ترین بخش زندگینامه هر نویسنده، هنرمند و شاعری است. کلاً در ایران معاصر هنوز زندگینامه‌هایی که بتوان درباره آنها به‌عنوان اثر ادبی صحبت کرد به‌وجود نیامده است. مانع رشد این رشته از ادبیات، بیش از آنکه به قدرت قلم افراد برگردد، شاید در ارزشهای دوگانه فرهنگهای رسمی و غیررسمی، انکار وجود جنبه‌های ضد و نقیض در شخصیت یک فرد واحد، فقدان صراحت با توجه به کوچک‌بودن جامعه و شخصی‌بودن روابط و، از همه بدتر، ناپایداری شرایط اجتماعی باشد: روزگار هزار چرخ می‌خورد، پس محتاط باش و امروز چیزی ننویس که فردا هم کارت را از دست بدهی و هم ناچار از درج توبه‌نامه شوی.

در قلمرو ادبیات، در سالهای اخیر *آشنایی با صادق هدایت* یکی از پر خواننده‌ترین کتابهای خاطرات بوده است. نویسنده آن، م. ف. فرزانه، در مطلع کتاب حرفی نقل می‌کند از بن و نوتو چلینی، پیکر تراش فلورانس در قرن شانزدهم، که "هر آنکه اثر شایسته‌ای را با درستی و صداقت بوجود آورده باشد، باید، بعد از چهل سالگی، کمر همت ببندد و شرح زندگیش را به دست خود بنویسد"، و در مقدمه تصریح می‌کند "امروز که این یادداشتهای را می‌نویسم، نزدیک به سی و هفت سال از مرگ صادق هدایت می‌گذرد".^۴ پس از گذشت این همه سال، فضای گفتگوهای راوی با هدایت چنان پر از ریزه کاری است که می‌توان نتیجه گرفت راوی یا از حافظه‌ای فوق‌العاده نیرومند برخوردار است یا آن خاطرات را چنان بازسازی کرده است که نقاشان و مجسمه‌سازان گاه يك اثر قدیمی را بر مبنای بخش به‌جامانده آن مرمت می‌کنند.^۵

۴ م. ف. فرزانه، *آشنایی با صادق هدایت* (نشر مرکز، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲)، ص ۱۶.

۵ محمدعلی کاتوزیان، با وام گرفتن اصطلاح *faction* از نورمن میلر، به معنی "واقع‌سازانه" (ساخته شده از *fact*، به معنی واقعیت، و *fiction*، تخیل و افسانه)، در این باره نظر می‌دهد که "[فرزانه] آنچه را از تماسهای خود با هدایت به یاد داشته با چیزهای دیگری که از آراء و عقاید و رفتار و کردار و خلق و خوی او شنیده و خوانده بوده، درآمیخته، و بسیاری از گفتگوها را نه از حافظه، بلکه از ترکیبی از خاطره و تخیل به این صورت پرداخته است." (*صادق هدایت و مرگ نویسنده*، نشر مرکز، ۱۳۷۲، ص ۱۶۸).

تصویر فرزانه از هدایت، هرچند که، در کل، همان سیمای آشنای مردی تکرو، حسّاس و سرگشته است، چهره خاکی تری از او به دست می‌دهد که در مواردی حتی رقت‌انگیز است، بخصوص در زمینه گرفتاری پایان‌ناپذیر مالی. هدایت که احتمالاً در کشاندنش به سوی مرگ بی‌تأثیر نبود (گرچه بهتر می‌بود راوی روشن می‌کرد که حقوق ۴۶۰ تومانی هدایت در آن زمان رقم ناچیزی نبود و از درآمد بسیاری کارمندها و دبیران و مدیران بیشتر بود، تا بیش از این اشک در چشم خواننده امروزی جمع نشود). در هر حال، شاید این خاطره-روایت الهام‌بخش آثاری مشابه در زمینه نگارش روایت-زندگینامه دیگر درگذشتگان شود.

در چنین اوضاع و احوالی، کسانی که خیال می‌کنند احتمال دارد زمانی درباره آنها، حتی در حاشیه تاریخ یا تاریخ ادبیات، داوری شود شاید ترجیح بدهند مدرک جرمی از خود به جا نگذارند. حتی اگر سختگیری والدین و نظارت قدرت مستقر تهدیدی برای حریم امور فردی نباشد، میل به دور نگه داشتن زندگی خصوصی و افکار واقعی از زندگی اجتماعی، اجتناب از دشمن‌تراشی، و سعی در حفظ چهره موجهی که قرار است از فرد صاحب‌نام باقی بماند برای پرهیز از نوشتن خاطرات کافی است. عامل بازدارنده هرچه باشد، نتیجه کار، فراموشی فردی و سپس فراموشی جمعی است. □

فصلی از کتاب

دفترچه خاطرات و فراموشی

چاپ دوم، انتشارات طرح نو، ۱۳۸۴

© جز موارد درج عنوان و نشانی در سایت‌های دیگر، چاپ، تکثیر یا نقل تمام این مقاله

با اجازه مؤلف یا ناشر مجاز است.

mGhaed@lawhmag.com